

گریه‌ای در خانه

شارلی لاپنا

مترجم: فاطمه قربانی

سرشناسه: لاپنا، شری، ۱۹۶۰ - م. Lapeña, Shari
 عنوان و نام پدیدآور: غریبه‌ای در خانه / شارلی لاپنا؛ مترجم فاطمه قربانی.
 مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷۸۰-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: stranger in the house
 موضوع: داستان‌های کانادایی -- قرن ۲۱ م.
 موضوع: Canadian fiction -- 21st century
 شناسه افزوده: قربانی، فاطمه، ۱۳۷۲-، مترجم
 رده بندی کنگره: PR۹۱۹۹/۴
 رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۰۷۳۸

غریبه‌ای در خانه

نویسنده: شاری لاپنا

مترجم: فاطمه قربانی

ناشر: نگاه آشنا

طراحی جلد: استودیو کتاب

صفحه‌آرایی: زیبا کتاب

تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷-۸۰-۰



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به
 «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و
 هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا
 کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و
 قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

فهرست

۸.....	فصل یک
۱۵.....	فصل دو
۲۰.....	فصل سه
۲۶.....	فصل چهارم
۳۱.....	فصل پنجم
۴۱.....	فصل ششم
۴۸.....	فصل هفتم
۵۵.....	فصل هشتم
۶۱.....	فصل نهم
۶۸.....	فصل دهم
۷۴.....	فصل یازدهم
۸۰.....	فصل دوازدهم
۸۶.....	فصل سیزدهم
۹۵.....	فصل چهاردهم
۱۰۰.....	فصل پانزدهم
۱۰۵.....	فصل شانزدهم
۱۱۰.....	فصل هفدهم
۱۱۷.....	فصل هجدهم
۱۲۱.....	فصل نوزدهم
۱۲۷.....	فصل بیستم
۱۳۴.....	فصل بیست و یکم
۱۳۸.....	فصل بیست و دوم
۱۴۳.....	فصل بیست و سوم

۱۵۰.....	فصل بیست و چهارم
۱۵۷.....	فصل بیست و پنجم
۱۶۲.....	فصل بیست و ششم
۱۶۷.....	فصل بیست و هفتم
۱۷۱.....	فصل بیست و هشتم
۱۷۹.....	فصل بیست و نهم
۱۸۵.....	فصل سی ام
۱۹۵.....	فصل سی و یکم
۲۰۰.....	فصل سی و دوم
۲۰۶.....	فصل سی و سوم
۲۱۶.....	فصل سی و چهارم
۲۲۵.....	فصل سی و پنجم
۲۳۳.....	فصل سی و ششم
۲۴۱.....	فصل سی و هفتم
۲۵۰.....	فصل سی و هشتم
۲۵۵.....	فصل سی و نهم
۲۶۰.....	فصل چهل
۲۶۵.....	فصل چهل و یکم
۲۷۱.....	فصل چهل و دوم
۲۷۷.....	فصل چهل و سوم
۲۸۵.....	فصل چهل و چهارم
۲۹۲.....	فصل چهل و پنجم
۲۹۷.....	فصل چهل و ششم
۳۰۴.....	فصل چهل و هفتم
۳۰۸.....	فصل چهل و هشتم
۳۱۳.....	فصل چهل و نهم



او متعلق به اینجا نیست.

او که در تاریکی سرگردان است از در پشتی رستوران متروکه به بیرون می‌دود، بیشتر لامپ‌های رستوران یا سوخته و یا شکسته‌اند، صدای نفس‌هایش بلند می‌شود. او که اصلاً نمی‌داند چه کار می‌کند مثل حیوانی وحشت زده به سمت محل پارک ماشینش می‌دود. هرطور که شده در ماشین را باز می‌کند. بدون هیچ فکری کمر بند ایمنی را می‌بندد، فرمان را دو دور می‌چرخاند و به سرعت از پارکینگ خارج می‌شود، بی‌محابا بدون اینکه از سرعت خود کم کند به سمت جاده می‌پیچد. چیزی در بازار آن طرف خیابان توجه او را جلب می‌کند. اما او فرصتی ندارد تا آن را تشخیص دهد، به این دلیل که حالا دیگر به چهارراه رسیده است. سرعتش را افزایش می‌دهد و از چراغ قرمز عبور می‌کند. او قادر به فکر کردن نیست. از چهارراه بعدی هم با سرعت عبور می‌کند. سرعتش از حد مجاز بیشتر شده است، اما توجهی نمی‌کند. او باید فرار کند.

باز هم چهارراه و باز هم چراغ قرمز. ماشین‌ها حالا از مسیر مخالف او عبور می‌کنند. توقفی نمی‌کند. از کنار ماشین‌هایی که در مسیر او قرار دارد به صورت مارپیچی عبور کرده و در پشت سر خود هرج و مرج ایجاد می‌کند. صدای بلند ترمز و بوق‌های تند را در پشت سرش می‌شنود. چیزی نمانده که به طرز خطرناکی کنترل ماشین را از دست بدهد. و بعد هم این اتفاق می‌افتد... در این لحظه با شدت ترمز می‌کند و ماشین لغزنده روی جدول می‌رود و به یک تیر برق می‌خورد، او ناگهان در یک لحظه با ناباوری متوجه همه چیز می‌شود.

فصل یک

در این شب گرم در ماه اوت، تام کراپ^۱ خودروی خود لکسوس لیزینگی خود را در راه اختصاصی مقابل خانه دو طبقه‌ای زیبایش پارک می‌کند. خانه او، که دارای تمام امکانات با پارکینگی با ظرفیت دو ماشین است، در پشت یک چمن زار حاصل خیز واقع است و درختان قدیمی زیبا در اطرافش قرار دارند. در سمت راست راه اختصاصی مقابل خانه مسیری سنگ فرش شده در مقابل ایوان قرار دارد، و دارای راه پله ایست که در بالای آن یک در چوبی در وسط قرار دارد. سمت راست در جلویی خانه هم یک پنجره بزرگ به اندازه عرض پذیرایی قرار دارد.

آن خانه در خیابانی با یک پیچ ملایم واقع شده که در انتها به بن بست می‌رسد. خانه‌های اطراف همه به یک اندازه جذاب هستند و ظاهری نوساز دارند، و تقریباً شبیه به یکدیگر هستند. افرادی که در اینجا زندگی می‌کنند انسان‌های موفق و آرام و کمی هم از خود راضی هستند.

این محل حومه‌ای مرفه نشین در شمال ایالت نیویورک^۲ است که جمعیت آن را زوج‌های بسیار موفق و اقوام آنها تشکیل می‌دهند، و به نظر می‌رسد نسبت به مسائل شهر کوچک آن اطراف و همین طور دنیای بزرگتر بی‌توجه هستند، به طوری که رویای آمریکایی‌ها همیشه این بوده که در این منطقه آرام زندگی کنند.

اما این منطقه آرام با روحیه فعلی تام همخوانی ندارد. او چراغ‌ها و موتور

1. Tom Krupp

2. New York

ماشین را خاموش می‌کند و زمانی را با ناراحتی در تاریکی می‌نشیند و خود را تحقیر می‌کند.

سپس با شنیدن صدای استارت ماشینی متوجه می‌شود که ماشین همسرش در محل همیشگی‌اش در راه اختصاصی مقابل خانه نیست. بی‌اختیار نگاهی به ساعتش می‌اندازد: نه و بیست دقیقه. نمی‌داند که آیا چیزی را فراموش کرده یا نه. آیا همسرش می‌خواست از خانه به بیرون برود؟ به خاطر نمی‌آورد که همسرش این را به او گفته باشد، اما تا دیروقت مشغول کار بود. شاید به دنبال کاری رفته و خیلی زود برمی‌گردد. همسرش چراغ‌ها را روشن گذاشته است. نور چراغ نمای خوبی به خانه داده است. تام در حالی که ناامیدی‌اش را پنهان می‌کند، در این شب تابستانی از ماشین خود پیاده می‌شود. بوی چمن تازه زده شده در آنجا پیچیده است. او بسیار مشتاق بود تا همسرش را ببیند. لحظه‌ای در آنجا می‌ایستد، دست خود را روی سقف ماشین گذاشته و به آن طرف خیابان نگاه می‌کند. سپس کیف دستی و کت خود را از صندلی کنار راننده برمی‌دارد و با خستگی در ماشین را می‌بندد. در طول مسیر قدم می‌زند، از پله‌های جلویی خانه بالا می‌رود و در را باز می‌کند. مشکلی وجود دارد. نفس‌های خود را در سینه‌اش حبس می‌کند.

تام در حالی که دستش را روی دستگیره گذاشته است، کاملاً ساکت در قسمت چهارچوب می‌ایستد. او در ابتدا نمی‌داند چه موضوعی او را آزار می‌دهد. اما بعد آن را متوجه می‌شود. در قفل نشده بود. اما این موضوع به خودی خود غیرعادی نیست، او بیشتر شب‌ها به خانه می‌آید و در را باز می‌کند و وارد خانه می‌شود، چراکه اکثر شب‌ها کارن^۱ در خانه منتظر اوست. اما همسرش با ماشین خود به بیرون رفته و فراموش کرده در را قفل کند. این کار از همسرش بعید است، او نسبت به قفل کردن در وسواس دارد.

تام به آرامی نفس خود را رها می‌کند. شاید عجله داشته و فراموش کرده که در را قفل کند.

سریع به پذیرایی نگاه می‌اندازد. یک فضای مستطیلی روشن به رنگ خاکستری کمرنگ و سفید. آنجا کاملاً آرام است، مسلماً کسی در خانه نیست. همسرش چراغ‌ها را روشن گذاشته، پس نباید زمان زیادی از رفتن او گذشته باشد. شاید رفته کمی شیربخرد، شاید برای او یادداشتی گذاشته باشد. تام کلیدهایش را روی میز کوچک نزدیک در ورودی پرت می‌کند و مستقیم به طرف آشپزخانه پشتی خانه می‌رود. او به شدت گرسنه است. نمی‌داند که همسرش قبلاً غذا خورده و یا منتظر او بوده است.

معلوم است که او مشغول تهیهٔ شام بوده. سالاد تقریباً آماده است. او یک گوجه را نصفه خورد کرده است. تام به تختهٔ چوبی آشپزخانه، گوجه و چاقوی تیزی که در کنارش قرار دارد نگاه می‌اندازد. روی میزگرانی‌تی یک پاستا آمادهٔ پختن است و یک دیگ بزرگ پر از آب روی اجاق استیل ضد زنگ قرار دارد. اجاق خاموش و آب درون دیگ سرد است. تام انگشت خود را درون دیگ فرو می‌برد تا بررسی کند. به در یخچال نگاه می‌کند تا یادداشتی پیدا کند. همسرش چیزی روی وایت برد برای او ننوشته است. اخم می‌کند. تلفن همراه خود را از جیب شلوارش بیرون می‌آورد تا ببیند پیامی از طرف همسرش داشته که احتمالاً آن را ندیده باشد یا نه. هیچ پیامی ندارد. حالا دیگر کمی آزرده خاطر شده است. او باید به تام خبر می‌داد.

در یخچال را باز می‌کند و لحظه‌ای در آنجا می‌ایستد و بدون توجه به محتوای داخل یخچال به جایی خیره می‌شود. سپس یک نوشیدنی وارداتی برمی‌دارد و تصمیم می‌گیرد که شروع به پختن پاستا کند. او مطمئن است که همسرش تا دقایقی دیگر به خانه باز می‌گردد. به اطراف خانه نگاه می‌اندازد تا ببیند چه چیزی در خانه تمام شده است. آنها شیر، نان، سس